

جنگ جهانی اول

Green, Robert

سرشناسه: گرین، رابرت، ۱۹۶۹ - م.

عنوان و نام پدیدآور: جنگ جهانی اول/ رابرت گرین؛ ترجمه مهدی حقیقت خواه.

مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری: ۱۲۴ ص: مصور.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۱۱-۸۳۲-۷

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: عنوان اصلی: *World war I, 2008*

موضوع: جنگ جهانی اول، ۱۹۱۴-۱۹۱۸ م.

شناسه افزوده: حقیقت خواه، مهدی، ۱۳۲۶ - ، مترجم.

رده بندی کنگره: ۹۱۳۸۸ ج ۴ گ/ D۵۲۱

رده بندی دیویی: ۹۴۰/۳

شماره کتاب شناسی ملی: ۱۸۴۲۲۸۵

جنگ جهانی اول

رابرت گرین

ترجمه مهدي حقيقت خواه



این کتاب ترجمه‌ای است از:

World War I

Robert Green

Lucent Books, 2008



انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

* * *

رابرت گرین

جنگ جهانی اول

ترجمه مهدی حقیقت‌خواه

چاپ هشتم

۱۱۰۰ نسخه

۱۴۰۲

چاپ رسام

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۷ - ۸۳۲ - ۳۱۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 964 - 311 - 832 - 7

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۱۲۰۰۰۰ تومان

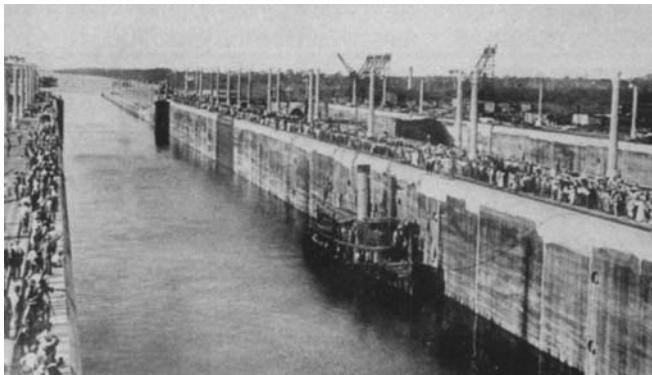
فهرست

۶	رویدادهای مهم در زمان جنگ جهانی اول
۹	پیشگفتار: چرایی آغاز جنگ
۱۵	۱. جبهه غرب - کانون طوفان
۳۱	۲. جنگ در دریا و هوا
۴۹	۳. جنگ در خاور نزدیک
۶۷	۴. جنگ در جبهه شرق - دنیای کهنه فرومی‌پاشد
۸۱	۵. آمریکا قدم پیش می‌گذارد
۹۷	۶. ورسای و پس از آن
۱۱۳	یادداشت‌ها
۱۱۷	برای آگاهی بیش‌تر
۱۲۱	نمایه

رویدادهای مهم در زمان جنگ جهانی اول

۱۹۱۴

جنگ جهانی اول
در ۲۸ ژوئیه آغاز
می شود؛ با گشوده
شدن کانال پاناما
سفر دریایی بین دو
اقیانوس اطلس و
آرام کوتاه می شود.



۱۹۱۷

۱۹۱۶

۱۹۱۵

۱۹۱۰

۱۹۱۵

الکساندر گراهام بل، مخترع تلفن،
نخستین گفتگوی تلفنی قاره‌ای را
بین نیویورک و سان‌فرانسیسکو
انجام می‌دهد؛ دی. دلیو.
گریفیث، فیلمساز آمریکایی، فیلم
صامت و حماسی خود، تولد یک
ملت، را که در باره جنگ داخلی
آمریکاست، برای نخستین بار به
نمایش می‌گذارد.

۱۹۱۶

جیمز جوئیس سیمای
هنرمند در جوانی را
منتشر می‌سازد؛ ژنرال
آمریکایی جان جی.
پرشینگ سربازان
آمریکایی را در تعقیب
پانچو ویلا وارد
مکزیک می‌کند؛ در
جریان شورش عید
پاک در ایرلند،
ملی‌گرایان ایرلندی
می‌کوشند حکومت
بریتانیایی را براندازند.



۱۹۱۸



بین متفقین و دولت‌های مرکزی قرارداد آتش‌بس امضا می‌شود که به جنگ جهانی اول پایان می‌دهد؛ شیوع آنفلوآنزای اسپانیایی میلیون‌ها نفر را به کام مرگ می‌فرستد؛ جلو بردن ساعت تابستانی در ایالات متحده رسماً پذیرفته می‌شود.

۱۹۲۰

۱۹۱۹

۱۹۱۸

۱۹۱۹

ارتش بریتانیا شهروندان بی‌سلاح شهر آمریتسار هند را به ضرب گلوله از پا در می‌آورد که باعث افزایش خواستِ پایان یافتن حکومت بریتانیا بر هندوستان می‌شود؛ پیمان ورسای در ۲۸ ژوئن امضا می‌شود و به جنگ جهانی اول رسماً پایان می‌دهد.

۱۹۱۷

ایالات متحده بی‌طرفی را کنار می‌گذارد و در جنگ به متفقین می‌پیوندد؛ انقلاب روسیه تزارها یا حاکمان موروئی روسیه را سرنگون می‌سازد؛ زنان آمریکایی برای گرفتن حق رأی به سوی کاخ سفید راهپیمایی می‌کنند.



پیشگفتار

چرایی آغاز جنگ

زمان جنگ جهانی اول آن قدر به ما نزدیک هست که بتوانیم به بسیاری از پرسش‌های چی، کی، و کجا، که برای درک هر رخداد تاریخی ضروری است، پاسخ دهیم. انبوهی از اسناد رسمی در دسترس ماست. گزارش‌های سربازان همه ارتش‌های درگیر، نه تنها از صحنه‌های نبرد بلکه همچنین از تجربیات شخصیشان در جریان نبرد، برجا مانده است. پژوهشگران مجله‌های فراوانی در شرح و توضیح عملکردهای این جنگ گرد آورده‌اند. در نتیجه، گزارش تقریباً هر روزه درگیری‌ها به نحوی ثبت شده است. و عکاسی، که در قرن نوزدهم اختراع شد، آن قدر پیشرفته و دوربین آن قدر در دسترس بوده است که بتوانیم حتی قیافه سربازان و چگونگی صحنه‌های نبرد را ببینیم. پرسش آزاردهنده‌ای که برجا می‌ماند این است که چرا جنگ آغاز شد.

سبب بی‌واسطه جنگ، قتل دوک بزرگ، فرانتس فردیناند، وارث تاج و تخت امپراتوری اتریش - مجارستان بود. دوک بزرگ در سارایوو، پایتخت قدیمی بوسنی و هرزگووین و بزرگ‌ترین شهر بالکان، به قتل رسید. در سال ۱۹۱۴ امپراتوری اتریش - مجارستان - که اکنون از میان رفته است - بر این منطقه حاکم بود. قاتل، گاوریلو پرینسیپ از صرب‌های بوسنی، و همدستانش عضو جنبشی زیرزمینی بودند که برای استقلال از امپراتوری اتریش - مجارستان مبارزه می‌کرد.

این قتل ممکن بود در حد حادثه‌ای کنترل شده باقی بماند، اما چنین نشد و کشورها را یکی پس از دیگری درگیر کرد. در حالی که قدرت‌های بزرگ اروپا - بریتانیا، فرانسه، و روسیه در یک سو و آلمان و اتریش - مجارستان در سوی دیگر - می‌گفتند تنها خواهان صلحند، عملاً داشتند برای جنگ آماده می‌شدند. اروپا به کانون زمین‌لرزه‌ای سیاسی تبدیل

شد و موج‌های ضربه‌ای آن به سرعت به بیرون گسترش یافت و به تمامی نقاط جهان رسید. این درگیری در تاریخ به جنگ جهانی اول یا جنگ بزرگ مشهور شد. بخشی از علاقه پیگیر به دانستن این‌که چرا این جنگ آغاز شد، از همین گستردگی جهانی آن برمی‌خیزد. کشورهای اندکی در این جنگ از آسیب مصون ماندند. مردم بیش از پیش دریافتند که جهان به هم پیوسته است و از رخداد‌های جهانی گریزی نیست. این جنگی بود که چشم‌انداز نامعمول کشتی‌های جنگی ژاپن را که در دریای مدیترانه از کاروان‌های دریایی متفقین محافظت می‌کردند، کارگران چینی را که در پشت خطوط متفقین در فرانسه کار می‌کردند، استرالیایی‌ها و نیوزیلندی‌هایی را که در خاک ترکیه می‌جنگیدند و آمریکایی‌هایی را که، علی‌رغم تمایل آمریکا به حفظ بی‌طرفی، از سال ۱۹۱۷ در سنگرهای اروپا به نبرد برخاستند، به نمایش گذاشت. در آفریقا، نیروهای مستعمراتی متفقین و دولت‌های مرکزی با هم درگیر شدند و هر دو طرف سربازان آفریقایی را برای جنگ به خدمت گرفتند.



گاوریلو پرنسیپ، قاتل نوزده ساله (دومی از راست)، پس از کشتن دوک بزرگ فرانس فردیناند، ولیعهد اتریش - مجارستان، در برابر بازداشت خود مقاومت می‌کند.

افزون بر آن، همه این‌ها در زمانی رخ داد که بخش عمده جهان به تمدن اروپایی با نظر موافق می‌نگریست. چین، پرجمعیت‌ترین کشور جهان، امپراتور خود را برانداخته و در سال ۱۹۱۲ حکومتی جمهوری مطابق معیارهای دموکراتیک غربی برپا داشته بود. ژاپن، در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم، موفق شده بود با استفاده از روش‌های علمی غربی به قدرتی تجاری و نظامی در سطح جهانی تبدیل شود. حکمرانان مستعمره‌های اروپایی که بر شبه‌قاره هند و بخش عمده قاره آفریقا حکومت می‌کردند به تدریج به نوسازی این کشورها می‌پرداختند و خودمختاری نهایی را نوید می‌دادند.

عنان‌گسیختگی

پس آخر چرا کشورهای اروپایی خود را درگیر جنگ ددمنشانه‌ای کردند که جان میلیون‌ها نفر را گرفت و این اعتقاد را سست کرد که اروپا یکی از کانون‌های تمدن است؟ دو توضیح رایج در باره شروع جنگ جهانی اول این‌ها هستند: این جنگ کم و بیش به صورتی تصادفی رخ داد و دیگر آن‌که رقابت تسلیحاتی‌ای که پیش از جنگ آغاز شده بود به خود جنگ انجامید. این دو نظر به هم مرتبطند. رقابت تسلیحاتی، که همه قدرت‌های بزرگ اروپایی در سال‌های پیش از ۱۹۱۴ در آن شرکت داشتند، فضایی انفجاری پدید آورد و قتل‌دوک بزرگ، فرانسه و آلمان، آتش جنگ را شعله‌ور کرد.

شاید بهترین بیان این نظریه از آن سر ادوارد گری، وزیر امور خارجه بریتانیا در خلال جنگ جهانی اول، باشد. گری، در سال ۱۹۲۵، با لحنی اندوهگین به این نتیجه رسید که کشوری که درگیر رقابت تسلیحاتی می‌شود خطر برافروختن آتش جنگی را به جان می‌خرد که در پی باز داشتن آن است:

تسلیمات فراوان بناگزی به جنگ می‌انجامد. اگر در یک طرف تسلیحات وجود داشته باشد، در طرف‌های دیگر نیز باید تسلیحات باشد. افزایش تسلیحات باعث آگاهی از قدرت کشورهای دیگر و احساس ترس می‌شود. ترس سبب بدگمانی و بی‌اعتمادی و هر نوع پندار پلیدی می‌شود، تا آن‌جا که... هر حکومتی هر اقدام احتیاطی هر حکومت دیگری را نشانه نیت خصمانه تلقی می‌کند... رشد غول‌آسای تسلیحات در اروپا، احساس ناامنی و ترس ناشی از آن - این‌ها بودند که جنگ را ناگزیر ساختند.^(۱)

ارزیابی‌های تازه

دانش‌پژوهان آلمانی، که به مطالعه‌ی جاه‌طلبی‌های آلمان در آستانه‌ی جنگ پرداخته‌اند، در اجتناب‌ناپذیری جنگ در سال ۱۹۱۴ تردید کرده‌اند. این دانش‌پژوهان نسبت به نوع بشر دیدگاهی به مراتب نومیدانه‌تر دارند. آن‌ها مقصر اصلی آغاز جنگ را آلمان می‌دانند. یکی از آن‌ها می‌نویسد: «کشورها از سر ترس جنگ به راه نمی‌اندازند، بلکه بدین سبب چنین می‌کنند که مطمئنند با توسل به زور نفع بیش‌تری به دست می‌آورند تا با پرهیز از آن. این نکته در ۱۹۱۴ به همان اندازه صادق بود که در موارد دیگر.»^(۲)

در واقع، کسانی که ویلهلم قیصر آلمان را پیش از جنگ می‌شناختند، مطمئن بودند که جاه‌طلبی او آلمان و بقیه‌ی جهان را درگیر جنگ خواهد کرد. دای‌اش، ولیعهد بریتانیا و شاه ادوارد هفتم بعدی، به سادگی نتیجه گرفت که «ویلی قُلدر است»^(۳) و در سال ۱۹۰۹ که به

پادشاهی رسیده بود، پس از سفری به آلمان، اظهار داشت: «با اطمینان می‌توان گفت که آلمان سرسخت‌ترین دشمن ماست، چرا که زحمت پنهان کردن آن را هم به خود نمی‌دهد.»^(۴)

وینستون چرچیل، که مقدر بود در جنگ‌های جهانی اول و دوم چنان نقش بزرگی ایفا کند، نظری باریک‌بینانه‌تر دارد و نه تنها آلمان بلکه رخدادهای مهارناشدنی تاریخ را نیز مقصر می‌داند. او می‌نویسد: «رخدادهای نیز تا حدی دخالت داشتند، و هیچ کس نمی‌توانست جلوی آن‌ها را بگیرد. آلمان با سماجت، بی‌پروایی، دستپاچگی و هیاهو به سوی دهانه‌ی آتشفشان حرکت کرد و همه‌ی ما را هم به همراه خود به داخل کشاند.»^(۵)



قیصر ویلهلم دوم در سال ۱۸۹۶، هشت سال پس از دستیابی به مقام امپراتور آلمان.

پیشگفتار: چرایی آغاز جنگ / ۱۳

این پرسش که چرا جنگ در سال ۱۹۱۴ درگرفت تا حدی بدین سبب تاریخدانان را چنین به خود جذب کرده است که پاسخ‌ها در باره سرشت جنگ و کسانی که آغازگر آنند سخن بسیار دارند و شاید برای جلوگیری از جنگ در آینده سرنخ‌هایی به دست دهند. این کتاب به چیستی و زمان و مکان رخدادها می‌پردازد و داوری در مورد چرایی آن را به خواننده وامی‌گذارد. درک این نکته مهم است که در سال ۱۹۱۴ اکثر سربازان در مورد چرایی جنگ آگاهی چندانی نداشتند، و در حالی که میدان نبرد وارد می‌شدند که با شوخ‌طبعی شیطنت‌آمیز سربازها، پاسخ خود را به این پرسش چنین سر می‌دادند:

ما این جاییم چون این جاییم

چون این جاییم، چون این جاییم؛

ما این جاییم چون این جاییم

چون این جاییم، چون این جاییم.^(۶)

جبهه غرب — کانون طوفان

گرچه کشورهای کوچکی چون صربستان و بلژیک در روزهای آغازین جنگ جهانی اول عرصه نبرد بودند، این جنگ اساساً کشمکشی بین قدرت‌های بزرگ اروپا — آلمان، فرانسه، بریتانیای کبیر، روسیه و امپراتوری اتریش — مجارستان — بود. اروپا میدان نبرد دو جبهه بزرگ جنگ — جبهه غرب و جبهه شرق — را تشکیل می‌داد. مکان این دو جبهه یا منطقه نبرد غرب و شرق آلمان بود.

از آن‌جا که میدان نبرد منطقه وسیعی را دربر می‌گرفت و مدام گسترش می‌یافت، شاید یادآوری مکان کانون نبرد مفید باشد. چون، گرچه طوفان در منطقه‌ای رو به گسترش در گشت و گذار بود و بسیاری از کشورهای جهان را درمی‌نوردید، کانون طوفان همواره آلمان و جبهه اصلی، جبهه غرب بود. آلمان چه ویژگی‌ای داشت که توانست در سرتاسر اروپا و فراتر از آن چنین ویرانی و مصیبتی به بار آورد؟

اشتهای فزاینده آلمان

پاسخ این پرسش در رقابت آلمان با دیگر قدرت‌های بزرگ اروپا نهفته است. گرچه آلمانی‌ها [ژرمن‌ها] مردمی کهن هستند، اما کشور آلمان به تازگی به جایگاه کشوری بزرگ دست یافته بود. آلمان، که امروزه پرجمعیت‌ترین کشور اروپاست، تنها در قرن نوزدهم به یک دولت سیاسی مدرن تبدیل شده بود. در فضای رقابتی اروپای قرن نوزدهم، آلمانی‌ها احساس می‌کردند که باید موقعیت آلمان را در مقام قدرتی جهانی و هم‌تراز با بریتانیا و فرانسه تثبیت کنند و می‌خواستند این کار را هرچه زودتر انجام دهند. آلمان این کار را هم از راه دیپلماسی و هم از راه جنگ انجام داد.

فرانسه که مرزی طولانی با آلمان داشت، هم هدف تهاجم دیپلماتیک و هم هدف نظامی قرار گرفت. پیمان‌ها در پی منزوی کردن فرانسه در عرصه سیاست اروپا بودند، و جنگ سال ۱۸۷۱ بین آلمان و فرانسه تداوم بیزاری فرانسوی‌ها از همسایگان آلمانی پیروزمندشان را تضمین کرد. در پایان جنگ، آلمان خود را امپراتوری خواند و استان فرانسوی آلزاس و بخشی از لورن را به تصرف درآورد و آن‌ها را به عنوان ایالت آلزاس - لورن امپراتوری آلمان تجدید سازمان داد. افتادن این سرزمین به دست آلمان زخمی ماندگار بر غرور ملی فرانسویان بود و جبران آن به هدف اصلی فرانسه در جنگ جهانی اول تبدیل شد. آلمان که شاهد مزایای مستعمرات بریتانیا و فرانسه بود، به این نیز امید داشت که سرزمین‌هایی را خارج از اروپا به چنگ آورد. فرانسه و بریتانیای کبیر در سال ۱۹۱۴ بر امپراتوری‌هایی جهانگستر فرمان می‌راندند که از این مستعمرات تشکیل شده بود. مستعمرات بریتانیا و فرانسه را می‌شد از آفریقا تا آسیای جنوب شرقی و چین و در آن سوی کره زمین در منطقه دریای کارائیب یافت. برخی از این مستعمرات سودآور بودند و



سربازان آلمانی در جبهه غرب به زحمت از سنگرهای خود بیرون می‌آیند تا به سوی دشمن پیشروی کنند.

فرمانروایی بر برخی هزینه زیادی به همراه داشت. این مستعمرات، صرف نظر از موقعیت مالیشان، برای دو قدرت اروپایی، در امور جهانی، اعتبار کسب می کردند. به سخن دیگر، دامنه نفوذ این دو قدرت با وسعت و جمعیت کشور خودشان هیچ تناسبی نداشت. آلمان می خواست همان نفوذی را بر دیگر بخش های جهان و همان اعتباری را داشته باشد که مستعمرات خارجی برای رقبای اروپایی اش به همراه آورده بودند.

آلمان، جدا از کشورگشایی در اروپا، مستعمراتی از دیگر بخش های جهان را نیز مطالبه می کرد. وقتی فرانسه، بریتانیای کبیر، و حتی کشور کوچک بلژیک مستعمراتی فرادریایی داشتند، چرا آلمانی ها نمی داشتند؟ آلمانی ها بخشی از چین در شبه جزیره شاندونگ را، که شامل شهر کیندائو می شد، به تملک خود درآوردند. آلمان در آفریقا نیز که قدرت های اروپایی به سرعت در حال تسخیر آن بودند، مستعمراتی به دست آورد. بدین ترتیب، قدرت آلمان پیوسته در حال رشد بود و آلمانی ها به سرعت بر هزینه های تسلیحاتی خود می افزودند تا از سربازان مورد نیاز خود برای کشورگشایی و جنگ پشتیبانی کنند.

دیگر قدرت های اروپایی به رشد قدرت آلمان با نگرانی و بدگمانی واکنش نشان دادند. آلمانی ها با شتاب به تدارک ناوگان دریایی عظیمی پرداختند که با ناوگان بریتانیا رقابت کند. بریتانیایی ها که ساکن جزیره اند، برای دفاع از خود همواره به نیروی دریایشان متکی بوده اند. آلمانی ها همچنین به تدارک سپاهی پرداختند که با ارتش های فرانسه و روسیه

چهره سرشناس جنگ

هوریشیو هربرت کیچنر به چهره سرشناس جنگ جهانی اول در بریتانیای کبیر تبدیل شد. کیچنر یکی از معدود افرادی بود که در آغاز درگیری ها جنگی طولانی و خونبار را پیش بینی کرد. بریتانیا برای شرکت در جنگ به استخدام سربازان بسیار بیش تری برای نیروی زمینی اش نیاز داشت. کیچنر در سال ۱۹۱۴ وزیر جنگ شد و بی شک سرشناس ترین سرباز بریتانیا بود. تصویرش، با سبیل های بلند و نگاه عبوس، زینت بخش پوسترهای سربازگیری بود، و سپاه بزرگ داوطلبان بریتانیایی به سپاه کیچنر معروف شد. کیچنر بر جریان جنگ نظارت می کرد و دست کم تا سال ۱۹۱۶ بر استراتژی کلی تمرکز داشت.

کیچنر در ژوئن ۱۹۱۶ با کشتی جنگی بریتانیایی همپشر برای مأموریتی دیپلماتیک عازم روسیه شد. کشتی نزدیک جزایر اورکنی در حوالی ساحل شمالی اسکاتلند با مینی برخورد کرد که یک زیردریایی آلمانی رها کرده بود و بریتانیای کبیر از سرشناس ترین سربازش محروم شد.

برابری کند. در نتیجه، کشورهای دیگر هم وارد این رقابت تسلیحاتی شدند تا از آن‌ها عقب نیفتند. بدین ترتیب، هزینه‌های تسلیحاتی سر به فلک کشید. این رقابت تسلیحاتی اروپاییان به صورت دهشتناکی به سوی جنگ پیش می‌رفت. برخی تاریخدانان بعدها این گسترش تسلیحات و بدگمانی ناشی از آن را سبب واقعی جنگ جهانی اول برشمردند.

رقابت تسلیحاتی

آلمان، به منظور آرام کردن اوضاع، سیاست دیپلماتیک دقیقی در پیش گرفت. این کشور، تحت رهبری اُتو فون بیسمارک، صدراعظم آلمان از ۱۸۷۱ تا ۱۸۹۰، کوشید با روسیه و بریتانیا روابط خوبی داشته باشد و حتی نگرانی‌های فرانسه را فرو نشانند. بیسمارک، در مقام نخستین صدراعظم امپراتوری آلمان، امیدوار بود به شیوه‌ای مسالمت‌آمیز گسترش قلمرو فردریایی آلمان و نقش مسلط این کشور در اروپا را تضمین کند. او در پیگیری این هدف‌ها با ویلهلم اول، امپراتور آلمان، همکاری نزدیکی داشت.

در ۱۸۸۸ که ویلهلم دوم به قدرت رسید، بیسمارک دریافت که قیصر یا امپراتور جدید رویکرد احتیاط‌آمیز او را نمی‌پسندد. با سرکار آمدن ویلهلم دوم، گویی قماربازی ماجراجو به پادشاهی رسید که می‌خواست به برپایی امپراتوری گسترده آلمان شتاب بخشد. او آماده بود چه از راه جنگ و چه از راه دیپلماسی به این هدف دست یابد. و در سال ۱۸۹۰ که بیسمارک کنار گذاشته

اُتو فون بیسمارک، «صدراعظم آهنین»، در سال ۱۸۹۴.



شد، قیصر آزاد بود که نسبت به روس‌ها در شرق و فرانسوی‌ها و متحدان بریتانیاییشان در غرب موضع خصمانه‌تری در پیش گیرد.

ناشکیبایی و ناخشنودی ویلهلم از بیسمارک و سیاست‌های او باعث شد که امپراتور جدید سیاست آلمان را خود به دست گیرد. او با در دست گرفتن دیپلماسی امپراتوری خود می‌توانست به گونه‌ای مستقیم‌تر بر آن فرمانروایی کند. او زمام قدرت را چنان به تمامی در دست گرفت که این دوره از تاریخ آلمان به آلمان ویلهلمی یا آلمان عصر ویلهلم شهرت یافته است. دیپلماسی ویلهلم، باگسست کامل از راهبرد پیشین بیسمارک، بر اولتیماتوم به دشمنان و تعهد پشتیبانی از دوستان مبتنی شد. کشورهای دیگر باید به خواسته‌های قیصر تن در می‌دادند یا با خشم او روبرو می‌شدند. آلمان که به طور فزاینده‌ای خود را در محاصره دشمنان می‌دید، مصرانه در پی آن بود که هر چه زودتر جنگ را آغاز کند. گنت هلموت فون مولتکه، رئیس ستاد کل و عالی‌ترین مقام نظامی آلمان، از قیصر مصرانه خواسته بود پیش از آن‌که دشمنان آلمان نیرومندتر شوند به آن‌ها حمله کند. همه اروپاییان احساس می‌کردند جنگ نزدیک است و آلمان عصر ویلهلم کانون آن خواهد بود.

بحران بالکان

بحران بالکان، که پیامد قتل ولیعهد اتریش - مجارستان بود، صرفاً فرصت لازم را برای ویلهلم فراهم آورد تا جنگ را آغاز کند. امپراتوری اتریش - مجارستان شریک ضعیف آلمان بود، و قیصر این متحد خود را به اقدام قاطع در شبه جزیره بالکان فراخواند. اتریش ابتکار دیپلماتیک دلخواه قیصر - اولتیماتوم - را به کار گرفت. اولتیماتوم اتریش مقرر می‌داشت که دولت صربستان مسئولیت این قتل را بر عهده گیرد و برای ریشه‌کن ساختن عناصر دشمن در ارتش خود اقدام‌هایی عاجل انجام دهد. این اولتیماتوم در ۲۳ ژوئیه ۱۹۱۴ به صربستان تسلیم شد، و حتی هنگامی که صرب‌ها کوشیدند خواست‌های اتریشی‌ها را برآورده کنند، تهاجم به صربستان با پشتیبانی کامل آلمان آغاز شد. همان‌طور که انتظار می‌رفت، روسیه به عنوان متحد صربستان برای جنگ آماده شد. در واقع، همه ارتش‌های اروپا دست به کار شدند. قیصر جنگش را آغاز کرده بود و ممکن بود کشمکش بر سر اروپا آغاز شود.

ستاد کل ارتش آلمان نقشه‌های تفصیلی جنگ را بر اساس نظرات گنت آلفرد فون اشلیفن، یکی از رئیس‌های پیشین ستاد کل، آماده کرده بود. اشلیفن خواستار حمله به

فرانسه از شمال بود. بنا بر نقشه او، سپاهیان آلمان از راه بلژیک وارد شمال فرانسه می شدند و جبهه‌ای گسترده را در شمال پاریس می‌گشودند. سپس، راهی جنوب می شدند و پایتخت فرانسه را مورد حمله قرار می دادند. آلمانی‌ها انتظار داشتند با این حمله فرانسه را در ظرف چند هفته شکست دهند و سربازان آلمانی برای روی آوردن به شرق و رودرویی با روس‌ها دستشان باز شود.



حتی پیش از آن‌که آلمان در سوم اوت ۱۹۱۴ به فرانسه اعلان جنگ دهد، سربازان آلمانی حرکت به داخل بلژیک را مطابق نقشه

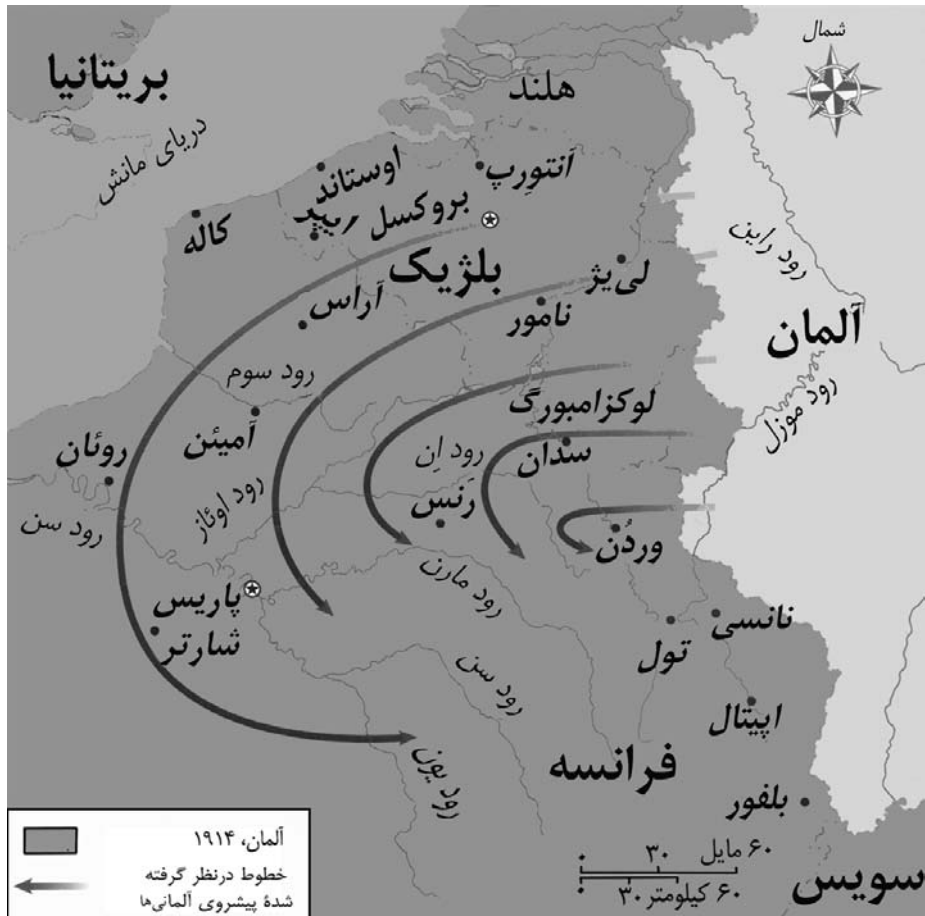
نقشه حمله به فرانسه از راه شمال را در اصل ژنرال پروسی آلفرد فون اشلیفن طراحی کرده بود.

اشلیفن آغاز کرده بودند. اکثر مردم انتظار جنگی کوتاه را داشتند. قیصر در ماه اوت به سربازانش گفت: «پیش از آن‌که برگ درختان بریزد شما در خانه خواهید بود.»^(۷) بریتانیایی‌ها نیز، که پس از تهاجم آلمان به بلژیک اعلان جنگ دادند، همین اعتقاد را داشتند. روی هم رفته، هر دو طرف جنگی کوتاه و افتخارآمیز را برای خود انتظار داشتند.

حمله‌های آغازین

بلژیک از قیصر اولتیماتومی دریافت کرد مبنی بر این‌که بی‌درنگ تسلیم شود وگرنه با خاک

یکسان خواهد شد و هنگامی که بلژیکی‌ها نپذیرفتند، یک میلیون آلمانی در چهارم اوت به بلژیک حمله‌ور شدند. توپخانه آلمان، به ویژه توپ‌های غول‌آسای ساخت کارخانه‌های کروپ شهر اسن آلمان، استحکامات بلژیک را در هم کوبیدند. آتش مداوم و رعدآسای توپخانه دژهای سنگی را در هم کوبید و سربازان آلمانی به سرعت بلژیک را درنوردیدند و در مسیر خود جز مرگ و ویرانی برجا نگذاشتند. روزنامه‌های غربی خیلی زود تجاوز به بلژیک را محکوم کردند و نظرها نسبت به آلمانی‌های متجاوز خش‌تر شد. تجاوز به بلژیک و لوکزامبورگ برخلاف قوانین بین‌المللی بود، اما آلمانی‌ها معتقد بودند که چنین قوانینی را باید کنار بگذارند. در واقع، آلمانی‌ها مدعی بودند که این حمله را به



در آغاز جنگ جهانی اول، به نظر می‌رسید که نقشه اشلیفن برای ارتش آلمان کارگر می‌افتد.

اختیار آغاز نکرده‌اند بلکه برای جلوگیری از حملهٔ فرانسه به آلمان دست به این کار زده‌اند. تئوبالد فون بتمان - هولوگ، صدراعظم آلمان، طی سخنرانی‌ای در رایشستاگ یا پارلمان آلمان، در چهارم اوت ۱۹۱۴، این موضوع را روشن ساخت:

ما اکنون در وضعیتی اضطراری هستیم و اضطرار قانون نمی‌شناسد. سربازان ما لوکزامبورگ را اشغال کرده‌اند و شاید هم اکنون در خاک بلژیک باشند. آقایان، این برخلاف احکام قوانین بین‌المللی است. درست است که دولت فرانسه به بروکسل اعلام کرده است که فرانسه مایل است به بی‌طرفی بلژیک احترام بگذارد، مادام که طرف مقابلش به این بی‌طرفی احترام بگذارد. اما ما می‌دانستیم که فرانسه برای حمله آماده شده بود. فرانسه می‌توانست صبر کند، اما ما نمی‌توانستیم صبر کنیم. پیشروی فرانسوی‌ها در جناح ما در راین جنوبی ممکن بود فاجعه‌بار باشد. بنابراین ما ناگزیر بودیم اعتراض بحق دولت‌های لوکزامبورگ و بلژیک را نادیده بگیریم.^(۸)

خود قیصر در سخنرانی‌اش خطاب به سربازان آلمانی عازم جبهه اظهار شادمانی کرد که آلمانی‌ها سرانجام فرصت خواهند یافت تا بزرگی خود را در جنگ نشان دهند: «به یاد داشته باشید که مردم آلمان برگزیدهٔ خداوندند. روح خدا بر من، امپراتور آلمان، دمیده شده است. من شمشیر او، سلاح او و ولی او هستم. وای بر نافرمانان و مرگ بر بُزدلان و بی‌ایمانان.»^(۹)

هنگامی که آلمان به بلژیک حمله کرد، فرانسوی‌ها دقیقاً همان واکنشی را نشان دادند که اشلیفن انتظارش را داشت. آن‌ها سپاه نیرومندی را به آلزاس - لورن فرستادند تا این قلمرو پیشین فرانسه را باز پس گیرد. اما آن‌ها با خطوط دفاعی نیرومند آلمان روبرو و به عقب رانده شدند. در حالی که فرانسوی‌ها راه خود را به سوی آلمان باز می‌کردند، آلمانی‌ها در خاک بلژیک و به سمت جنوب به داخل خود فرانسه به پیشروی ادامه می‌دادند.

آلمانی‌ها نه تنها با تفنگ‌های ساخت کارخانه کروپ به خوبی مسلح شده بودند، بلکه از سازماندهی و روحیهٔ خوبی نیز برخوردار بودند. واحدهای پشتیبان از طریق راه‌آهن به سرعت خود را به جبههٔ نبرد می‌رساندند و فرانسوی‌ها با شتاب راهی شمال بودند تا جلوی پیشروی آن‌ها را بگیرند. نقشهٔ اشلیفن این بود که سپاه آلمان مدافعان فرانسوی را غافلگیر کند. دو سپاه با شتاب در پی موضعگیری مناسب بودند. همین که آلمانی‌ها راهی جنوب شدند و پیشروی خود را به سوی پاریس در امتداد جبهه‌ای گسترده آغاز کردند، با مقاومت سرسختانهٔ سربازان فرانسوی و بریتانیایی روبرو شدند.

دفاع فرانسه

بریتانیای کبیر، پس از بحث و گفتگوی بسیار، به آلمان اعلان جنگ داده و نیروی واکنش سریع بریتانیا را اعزام کرده بود تا در شمال فرانسه موضع بگیرد. نقض بی طرفی بلژیک، امکان شکست فرانسه و چشم انداز تسلط آلمان بر قاره اروپا بریتانیایی ها را بر آن داشت تا برای متوقف کردن آلمانی ها با فرانسه جبهه متحدی تشکیل دهند. وینستون چرچیل، وزیر دربار بریتانیا، نوشت: «تنها در صورتی که تهدیدی متوجه زندگی ملت بریتانیا می شد، امپراتوری بریتانیا از بی اعتنایی خونسردانه و صبورانه اش نسبت به امور قاره [اروپا] دست می کشید. مقدر این بود که این تهدید از جانب آلمان باشد.»^(۱۰)

نیروی بریتانیایی با فرماندهی سر جان فرینچ در ۲۳ اوت ۱۹۱۴ در نبرد مونس برای نخستین بار با آلمانی ها رو در رو شد. بریتانیایی ها نزدیک کانال شهر مونس در بلژیک موضع دفاعی گرفتند و از پیشروی نیروی آلمانی جلوگیری کردند که تعدادشان بیش از دو

برابر آنها بود؛ گرچه، طی

چند روز حدود ۱۶۰۰ نفر

تلفات دادند. اما از آنجا که

خط دفاعی فرانسوی ها در

اطراف آنها همچنان در حال

فروپاشی بود، بریتانیایی ها

به همراه فرانسوی ها به

سوی مارن، رودخانه ای در

شرق پاریس، عقب نشستند

و این رودخانه به صورت

حایل دفاعی طبیعی درآمد.

در روزهای نخستین حمله

آلمان، به نظر می رسید که

نقشه اشلیفن کارگر می افتد.

سربازان بریتانیایی در جریان

نبرد مارن در ۱۹۱۴ پشت یک

پشته موضع گرفته اند.



نیروهای متفق مجبور بودند به عملیات جنگ و گریز دست بزنند و در عین حال مراقب باشند که آلمانی‌ها از سمت شمال آن‌ها را دور نزنند. بریتانیایی‌ها و فرانسوی‌ها در ناحیه‌ای در حوالی مارن مستقر شدند و کوشیدند از پیشروی آلمانی‌ها جلوگیری کنند. دو سپاه آلمانی کوشیدند در خطوط دفاعی متفقین رخنه کنند. ژنرال الکساندر فون کِلوک فرماندهی سپاه اول و ژنرال کارل فون بولو فرماندهی سپاه دوم آلمان را بر عهده داشتند. فرانسوی‌ها دست به حمله زدند تا آرایش جنگی آلمانی‌ها را که به سوی آن‌ها در حرکت بودند، به هم بریزند. آن‌ها موفق شدند آرایش سپاه اول کِلوک را از طریق حمله به جناح راست آن به هم بریزند. این عملیات بین دو سپاه آلمانی شکاف انداخت که سربازان متفقین به سرعت این شکاف را پُر کردند. با آن‌که نزدیک بود آلمانی‌ها از خطوط دفاعی فرانسوی‌ها بگذرند، تاکتیک‌های متفقین خط مقدم آلمانی‌ها را به هم ریخت. وقتی معلوم شد که هر دو سپاه آلمان در خطر محاصره سربازان متفقین قرار دارند، آلمانی‌ها به سرعت عقب نشستند. آن‌ها فاصله ۶۴ کیلومتری تا رود ان را در شرایطی طی کردند که در تمام طول مسیر ناگزیر از نبرد بودند.

نخستین نبرد مارن، که از پنجم تا دوازدهم سپتامبر ۱۹۱۴ طول کشید، برای سپاهیان متفق پیروزی‌ای سرنوشت‌ساز بود. آن‌ها از رسیدن آلمانی‌ها به پاریس جلوگیری و نقشه اشلیفن را نقش بر آب کرده بودند. فردینان فوش، فرمانده سپاه نهم فرانسه در نبرد مارن، در خاطراتش اهمیت این پیروزی را چنین شرح داد:

دشمن ما از نظر تجهیزات جنگی مدرن به نحو خطرناکی بر ما برتری داشت. او این تجهیزات را طی سال‌های بسیار تدارک دیده بود و در آن زمان آن را با اثرگذاری بسیار به کار می‌برد. با وجود این و علی‌رغم سرشت استثنایی این قسمت از منطقه لورن، نخستین حمله او مَهَار شده و او نتوانسته بود به نتیجه‌ای قطعی دست پیدا کند. او نتوانسته بود به نتایج سریع و پیروزمندانه‌ای دست یابد که، با توجه به برتری بی‌چون و چرایش به لحاظ نفرات و تجهیزات، انتظارش را داشت.^(۱۱)

پیشی جویی تا دریا

پاریس نجات یافته بود، اما آلمانی‌ها به هیچ وجه شکست نخورده بودند. در واقع، پس از آن‌که آلمانی‌ها در امتداد رود ان متوقف شدند، تلاش گسترده‌ای برای برپایی موضع‌های دفاعی به عمل آوردند. در حالی که برخی از واحدهای آلمانی مشغول سنگربندی بودند،

واحدهای دیگر به سوی شمال به حرکت درآمدند تا سپاهیان متفقین را دور بزنند. متفقین نیز به همین ترتیب به سوی شمال حرکت کردند تا آلمانی‌ها را دور بزنند. دو طرف در زمین سنگر کردند تا در برابر حمله احتمالی از خود دفاع کنند. حفر خطوط تقریباً موازی به سوی شمال تا ساحل دریا به «پیشی جویی تا دریا» معروف شد. اما خود دریا هیچ‌گاه هدف نبود. فوش، فرمانده فرانسوی، این اصطلاح را بسیار گمراه کننده می‌دانست:

این اصطلاح مناسب جلوه می‌کند، اما نه تصور درستی از عملیات به دست می‌دهد و نه واقعاً بیانگر فکری است که این عملیات بر آن مبتنی بود. پیشی جویی به سوی دشمن بود. تلاش ما این بود که جناح راست دشمن را دور بزنیم و به محاصره درآوریم. هنگامی که دشمن از ما پیشی گرفت، تلاش کرد ما را دور بزند که ما خطر را از خود دور کردیم. چون او تلاش می‌کرد بر سرعت خود بیفزاید و ما را، با شگردی همانند شگرد خودمان، به محاصره درآورد. این باعث شد که هر طرف سعی کند از جناح شمالی سپاه مقابل پیشی گیرد... بدین ترتیب، دریا به نقطه پایان این مانور تبدیل شد، بی‌آن‌که خودش هدف باشد.^(۱۲)

در نهایت، سنگرها از ساحل بلژیک درست در شمال نیوپور تا سویس امتداد پیدا کردند. این خطوط از ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ کمابیش پایدار باقی ماندند. طی این سال‌ها هر دو طرف سنگرهای یکدیگر را می‌کوبیدند و گاه به مختصر پیشروی‌ای دست می‌یافتند. در بسیاری از نبردهایی که در این چهار سال درگرفت، سعی بر آن بود که یک برآمدگی در خط، که به گونه‌ای خطرناک از خط دفاعی اصلی بیرون زده بود، برداشته شود. میلیون‌ها نفر صرفاً بر سر هموار کردن خط دفاعی و برداشتن برآمدگی‌ها جان باختند.

زندگی در سنگر

جنگ در سنگر وضعی کسالت‌بار و دلگیر پیدا کرد و تنها وحشت حمله بود که گسست ایجاد می‌کرد. سربازان می‌آموختند که در میان گل و لای سنگر زندگی کنند و هیچ‌گاه آن را ترک نگویند مگر هنگام رفتن به پشت خط مقدم برای استراحت یا هنگام پیشروی برای حمله. حمله‌ها نیز صورتی تکراری و غیرواقعی به خود می‌گرفت. نخست، توپخانه مواضع دشمن را می‌کوبید تا خط دفاعی آن‌ها را به هم بریزد، سلاح‌هایشان را از کار بیندازد و در سیم‌های خاردار حفره ایجاد کند که هر دو طرف از آن‌ها استفاده می‌کردند تا از ورود افراد دشمن به سنگرهایشان جلوگیری کنند. پس از گلوله‌باران توپخانه، افراد به سرعت به

زندگی در سنگرها

اکثر سربازان در جبهه غرب مثل حیوانات نقب‌زن زندگی می‌کردند. سنگرهایشان، که با بیلچه‌های کوچک در زمین حفر می‌کردند، به خانه‌شان تبدیل می‌شد. در روزهای آفتابی، باریکه آبی بالای سرشان تنها چیزی بود که از آسمان می‌دیدند. این سنگرها کیلومترها امتداد داشتند و مانند جاده‌ها به هم متصل می‌شدند. پناهگاه‌های زیرزمینی اتاق کار و محل خواب موقت افسران بودند. سرباز عادی غالباً در چاله کوچکی می‌خوابید که در گوشه سنگر حفر شده بود.

سربازان می‌آموختند که به هنگام حرکت در سنگر قوز کنند و سرشان را پایین نگه دارند تا از اصابت تیر تک‌تیراندازها یا ترکش توپ‌های دشمن در امان بمانند. با وجود این، بسیاری در بمباران‌ها زنده‌زنده مدفون می‌شدند. موش‌های هم‌نشین دائمی سربازان بود. آن‌ها از موش‌ها بسیار بیزار بودند، چون حامل بیماری بودند و از جسد سربازان مرده تغذیه می‌کردند. فاصله میان سنگرهای متفقین و قدرت‌های مرکزی زمین موات بود، باریکه‌ای ناهموار بر اثر گلوله‌های توپ که در آن هیچ چیز نمی‌روید. سربازان تنها شب‌هنگام برای سرکشی به مواضع دفاعی خود و زیر نظر گرفتن دشمن به این منطقه پا می‌گذاشتند، مگر آن‌که به آن‌ها فرمان حمله داده می‌شد.

بالای سنگرهایشان هجوم می‌آوردند و به مواضع دشمن حمله می‌کردند. آتش تفنگ‌ها و مسلسل‌های دشمن در هر حمله سبب جان باختن هزاران نفر می‌شد. مسلسل‌ها و سیم‌های خاردار جنگ را به جنگی دفاعی تبدیل می‌کردند. هیچ یک از دو ارتش نمی‌توانست خط دفاعی طرف مقابل را بشکند.

استقرار سنگر در چنین منطقه وسیعی میلیون‌ها سرباز لازم داشت. بریتانیایی‌ها و فرانسوی‌ها برای تأمین نیروی انسانی بیش‌تر به مستعمرات خود روی آوردند، و خیلی زود کانادایی‌ها، استرالیایی‌ها، نیوزیلندی‌ها، و سربازان اهل هندوستان، که مستعمره بریتانیا بود، در کنار بریتانیایی‌ها به جنگ پرداختند. به همین ترتیب، فرانسوی‌ها سربازانی را از مستعمرات خود در آفریقا و آسیای جنوب شرقی به خدمت گرفتند. چین نیز کارگرانی را فرستاد تا با انتقال ملزومات و فراهم آوردن غذا و سایر خدمات از سربازان پشتیبانی کنند. این سربازان جدید در کنار نیروهای بریتانیایی و فرانسوی می‌جنگیدند. برای مثال، کانادایی‌ها در دومین نبرد ایپر، شهری در بلژیک، که از اواخر آوریل تا اواخر مه ۱۹۱۵ به



سربازان در سنگرهای چرکین و در مواضع ثابتی می‌جنگیدند و هنگامی که می‌کوشیدند برای پیشروی به سوی مواضع دشمن این سنگرها را ترک کنند، هزاران نفر از آنها جان خود را از دست می‌دادند. در این جا یک واحد بریتانیایی از دیوار سنگر بالا می‌رود تا با سربازان آلمانی درگیر شود.

طول انجامید، دلیرانه جنگیدند. نیروهای متفق کوشیدند در خطوط دفاعی آلمانی‌ها در نزدیکی این شهر رخنه ایجاد کنند. این کار از این رو اهمیت داشت که این خطوط راه ورود به شمال فرانسه را سد کرده بودند. آلمانی‌ها برای شکستن بُن‌بست جنگ در سنگرها و جلوگیری از پیشروی متفقین، از سلاح شوم تازه‌ای استفاده کردند - گاز سمی. سِر جان فرینچ، فرمانده بریتانیایی، در مورد اثرهای این گاز سمی که در ۲۲ آوریل ۱۹۱۵ علیه بخشی از سربازان فرانسوی مستقر در خط مقدم به کار رفت، نوشت:

دشمن، از پی بمبارانی سنگین، در حدود ساعت پنج بعدازظهر برای نخستین بار با استفاده از گازهای خفه‌کننده به لشکر فرانسه حمله کرد. هواپیما گزارش داد که در حدود ساعت پنج بعدازظهر مشاهده شده بود که دود غلیظ زردرنگی از سنگرهای آلمانی منتشر می‌شود....

قهرمان وردن

سربازان آلمانی در طول جبهه غرب در بسیاری جاها کوشیدند در مواضع دفاعی متفقین رخنه کنند. از نظر فرانسوی‌ها، شاید مشهورترین آن‌ها وردن باشد، جایی که سربازان فرانسوی ده ماه در برابر حملات آلمانی‌ها ایستادگی کردند. هانری فیلیپ پتن، فرمانده وردن، لقب «منجی وردن» را کسب کرد و درجه عالی مارشال فرانسه به او اعطا شد؛ درجه رشک‌برانگیزی که به نامدارترین ژنرال‌های فرانسه داده می‌شد. جنگ جهانی اول برای پتن شهرت و افتخار به همراه آورد، اما داستان به همین جا خاتمه نیافت.

در جنگ جهانی دوم آلمانی‌ها تمام فرانسه را تسخیر کردند. آن‌ها اجازه دادند که در بخش جنوبی کشور دولت فرانسوی تازه‌ای شکل گیرد - فرانسه ویشی. این دولت تازه، که پایتختش در شهر کوچک و تفریحی ویشی بود، با نازی‌ها روابط دوستانه‌ای داشت و به آن‌ها اجازه می‌داد نیروهای خود را در جای دیگری متمرکز کنند. رهبر فرانسه ویشی مارشال پتن بود. او که زمانی به خاطر دفاع از فرانسه در برابر آلمان نام‌آور بود، از ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۴ در مقام همدست نازی‌های اشغالگر فرانسه حکومت کرد. پس از جنگ به خیانت محکوم شد، اما به خاطر نقشش در دفاع از فرانسه طی جنگ جهانی اول از مجازات مرگ رهایی یافت.

پیامد آن در وصف نمی‌گنجید. اثر این گازهای سمی چنان گشوده بود که باعث شد تمام لشکر فرانسوی مستقر در آن خط مقدم از هر گونه حرکتی باز بماند... دود و گاز همه چیز را از نظر پوشاند. صدها نفر به حال اغماء یا مرگ فرو رفتند و فرانسوی‌ها ناگزیر شدند ظرف یک ساعت تمام مواضع خود را ترک کنند.^(۱۳)

آلمانی‌ها در کنفرانس ۱۸۹۹ لاهه پیمانی را امضا کرده بودند که استفاده از گلوله‌های توپ حاوی گاز سمی را منع می‌کرد، اما آن‌ها در تلاش برای شکستن بن‌بست در جبهه غرب این محدودیت را زیر پا گذاشتند. بریتانیایی‌ها و فرانسوی‌ها نیز همین کار را کردند، اما اثر گاز سمی به جهت وزش باد بستگی داشت و باد گاهی آن را به سوی سنگرهای سپاهی بازمی‌گرداند که آن را به کار برده بود. گرچه گاز سلاح دهشتناکی بود، اما هیچ‌گاه قادر نبود در خط دفاعی طرف مقابل رخنه ایجاد کند. به هر حال، گاز سمی به جزئی از زندگی در سنگرها تبدیل شد.

ماسک گاز، که از تنفس گاز سمی یا کور شدن سربازان جلوگیری می‌کرد، به مشخصه زندگی در سنگرها تبدیل شد. این ماسک ظاهر عجیب و غریبی به افراد می‌داد، اما جنگ



سربازان آلمانی و سگ‌هایشان با ماسک گاز بر صورت در مواضع خود مستقرند.

در سنگرها، در واقع، صحنه‌های هراس‌انگیز بسیاری ایجاد می‌کرد. گلوله‌باران دائمی زمین را تخت می‌کرد، گیاهان را از بین می‌برد و حیوانات و پرندگان را فراری می‌داد. سربازان در پهنه سترونی می‌جنگیدند که برخی آن را شبیه سطح ماه می‌دانستند. در ماه‌های بارانی زمستان، آب وارد سنگرها و چاله‌های ناشی از انفجار گلوله توپ که نشانه میدان نبرد بودند، می‌شد. افراد تا زانو در آب و گل فرو می‌رفتند. سربازان الوارهای چوب موسوم به چوب زیرپا را روی زمین لغزنده قرار می‌دادند و جنگ ادامه می‌یافت.

چرخ‌گوش‌ت وردن

آلمانی‌ها، که در بلژیک و شمال فرانسه از پیشروی بازمانده بودند، کوشیدند سپاهیان فرانسوی مدافع شهر قدیمی و دژمانند وردن را به جنوب برانند. آلمانی‌ها بر این باور بودند که می‌توانند آن‌قدر به فرانسوی‌ها فشار وارد کنند که آن‌ها روحیه خود را از دست بدهند. نبرد وردن، طولانی‌ترین نبرد تاریخ، از ۲۱ فوریه ۱۹۱۶ تا ۱۸ دسامبر ۱۹۱۶، یعنی ده ماه، طول کشید.

آلمانی‌ها نبرد را با فرو ریختن بیش از یک میلیون گلوله توپ بر مواضع فرانسوی‌ها آغاز کردند. فرانسوی‌ها بر اثر حملات پی‌درپی سربازان آلمانی، که از آتش‌افکن برای بیرون راندن فرانسوی‌ها از سنگرهایشان استفاده می‌کردند، به عقب رانده شدند. فرانسوی‌ها، برای جلوگیری از شکست کامل در منطقه، سریعاً نیروهای کمکی به منطقه اعزام داشتند و فرماندهی را به ژنرال فیلیپ پتن سپردند تا نیروهای دفاعی را هماهنگ کند. بیش از ۲۵۰ هزار نفر در این نبرد جان باختند و وردن به «چرخ‌گوش‌ت وردن» معروف شد. گرچه تلفات فرانسوی‌ها بسیار بیش‌تر از آلمانی‌ها بود، آن‌ها توانستند مواضع خود را حفظ کنند و پتن پس از آن به «منجی وردن» معروف شد. تا دسامبر ۱۹۱۶، میدان نبرد بار دیگر چشم‌اندازی شبیه سطح ماه، پُرِگِل و لای، خیس و رقت‌انگیز پیدا کرد. حملات آلمانی‌ها به تدریج متوقف شد.

گرچه میلیون‌ها نفر در جبهه غرب جان باختند، در سال‌های بعدی که هر دو سپاه در سنگرهای خود بودند، تغییر چندانی در اوضاع پدید نیامد. جبهه غرب تا پایان جنگ کانون طوفان باقی ماند، اما چه دولت‌های مرکزی و چه متفقین پیوسته در پی مناطق تازه و استراتژی‌های تازه بودند تا برتری به دست آورند.